

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۶، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۹۲

نقد و تحلیلی بر مبحث پرسش در کتاب‌های بلاغی فارسی
(علمی - پژوهشی)*

دکتر حسین آقا حسینی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

الهام سیدان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

چکیده

این پژوهش، نقدی است بر مطالبی که پیرامون مبحث پرسش در کتاب‌های مربوط به علم معانی مطرح می‌شود. یکی از انواع جملاتی که در علم معانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، جملات پرسشی و اغراض نهفته در آن است که در میان آثار ادبی نیز شواهد بسیاری دارد و برای طرح مفاهیم متعدد و متنوعی به کار می‌رود. در بسیاری از موارد، جمله پرسشی در پی طلب فهم یک امر ناشناخته که رسالت خاص آن است، بر نمی‌آید بلکه مقصود دیگری جز فهم مجهول را دنبال می‌کند. با وجود اهمیتی که جملات پرسشی و مقاصد پنهان آن در متون ادبی دارد، مباحث مربوط به آن در کتاب‌های بلاغی فارسی با کاستی‌ها و مشکلاتی مواجه است. به همین منظور، در این نوشتار، با توجه به تعاریف و شواهد مطرح شده در کتاب‌های مربوط به علم معانی، به نقد و بررسی مبحث پرسش پرداخته می‌شود. در این راستا، کتب مهم بلاغی فارسی، بررسی و ارزیابی می‌شود. با بررسی شواهد و تعاریف مذکور، آشکار می‌شود که برخی از مباحث در کتاب‌های بلاغی نیازمند بازنگری است. از جمله مشکلاتی که در این کتاب‌ها وجود دارد می‌توان به تقلید صرف از مباحث بلاغی عربی، بی‌توجهی به

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۱/۱۰/۳

h.aghahosaini@gmail.com

elhamsaiedan@yahoo.com

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۰/۳/۳۰

نشانی پست الکترونیک نویسنده‌گان:

تغییر معنایی برخی عناوین در فارسی و عربی، ناهماهنگی اغراض ذکر شده با شواهد آن، بی توجهی به گزینش عنوان مناسب، بدخوانی شعر و احاطه نداشتن برخی از بلاغت نویسان بر مفهوم اشعار اشاره کرد.
واژه‌های کلیدی: انشا، پرسش، پرسش ادبی، علم معانی، غرض ثانوی.

۱- مقدمه

فنون بلاغی، ابزاری است که عهده‌دار بررسی هنر شاعری و نویسندگی و دقایق به کار رفته در متون ادبی است. به یاری علم معانی، بیان و بدیع، زیبایی‌های نهفته در کلام ادبی کاویده شده، هنر شاعر یا نویسنده در بهره‌گیری از ابزارهای بلاغی سنجیده می‌شود. شعرا و نویسندگان هم با کاربرد هنرمندانه فنون بلاغی، در پی زیباتر جلوه دادن کلام خود برمی‌آیند. شاعر یا نویسنده سخنور، با هنرمندی و مهارت خاص، به کلام خود رنگ و جلا می‌دهد و مفهوم مورد نظر را با زبانی متفاوت بیان می‌کند. در بین علوم بلاغی، علم معانی از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است. علم معانی عهده‌دار بررسی جملات و معانی هنری آن است. به یاری این علم، لایه‌های درونی جملات کاویده می‌شود و معانی پنهان آن آشکار می‌گردد. موضوع این علم، جملات و کاربردی است که جمله در پیام‌رسانی دارد؛ بنابراین، علم معانی را می‌توان علم ارتباط دانست زیرا جمله در برقراری ارتباط و ادای مقصود، نقش اساسی را بر عهده دارد. در واقع، در هر جمله، دو طرف وجود دارد: گوینده و مخاطب. جمله در پی برقراری ارتباط بین این دو طرف برمی‌آید. برقراری ارتباط و پیام‌رسانی نیز با ابزارهای مختلفی صورت می‌گیرد و بررسی‌ها نشان می‌دهد که همیشه انتقال پیام به صورت صریح و مستقیم نیست و گاه گوینده سخنور، پیام خود را به شیوه‌ای متفاوت بیان می‌کند؛ به عنوان مثال، گاه گوینده، جمله‌ای خبری را مطرح می‌کند و پیامی را اراده می‌کند که جنبه امری، پرسشی و ... دارد؛ بنابراین، «آنچه از نظر دستوری یک جمله خبری است، ممکن است از نظر معنایی، یک جمله امری باشد.» (ر.ک: پالمر، ۱۳۶۶: ۶۸) معنای نهفته در جمله را که به طور کامل با نقش دستوری جمله تناسب ندارد، در معنی‌شناسی، «معنی تصویری» می‌نامند (ر. پالمر، ۱۳۶۶: ۶۸)؛ این معنی پنهان در علم معانی، معنای ثانوی نامیده می‌شود. کاربرد جملات در معنای ثانوی، باعث می‌شود که پیام‌رسانی به صورت غیر مستقیم صورت گیرد و شاعر یا نویسنده، با مهارت و استادی خاصی از ابزار زبان در راستای مفهوم مورد نظر خود بهره‌بردار.

یکی از اقسام جملاتی که در بین آثار زبان فارسی کاربردی خاص و فراگیر دارد، جملات پرسشی است. پرسش یکی از اقسام انشای طلبی است و در بسیاری از موارد، دربرگیرنده نکات ادبی و ظرایف خاصی است. بسیاری از پرسش‌هایی که در زبان ادبی مطرح می‌شود، متضمن معنی ثانوی است؛ بنابراین، جملات پرسشی را در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به دو نوع ادبی (بلاغی) و غیر ادبی (غیربلاغی) تقسیم کرد. در پرسش‌های عادی و غیرادبی، مقصود کلام با صراحت تمام بیان می‌شود و گوینده با طرح آن، در پی شنیدن پاسخ خود برمی‌آید اما گاه گوینده سخنور، پرسشی مطرح می‌کند و با بیان آن، مقصودی پنهان جز پرسش را در سر می‌پروراند. در این نوع پرسش بلاغی یا ادبی، انگیزه‌ای جز دانستن، گوینده را به طرح پرسش برمی‌انگیزد. در واقع، با بررسی بیشتر این جملات می‌توان به هنر شاعر یا نویسنده پی برد چرا که فنون بلاغت، در حقیقت، ابزارهایی است که شاعر برای بیان اندیشه‌های خویش به خدمت می‌گیرد تا پیام رسانی به طرز مطلوب‌تری انجام پذیرد و سخن از تأثیر بیشتری برخوردار گردد.

طرح پرسش‌های بلاغی در آثار ادبی فارسی، با مقاصد گوناگونی صورت می‌گیرد. بسامد پرسش در بین همه آثار ادبی یک دست نیست و برخی از شعرا و نویسندگان از این ابزار بلاغی بهره بیشتری برده‌اند؛ به عنوان مثال، ناصر خسرو، شاعر بزرگ اسماعیلی، در راستای تبیین مسائل اعتقادی خود از پرسش بهره می‌برد. کمتر قصیده‌ای را در دیوان ناصر خسرو می‌توان یافت که در آن، یک یا چند پرسش مطرح نشده باشد چرا که تشکیک، از مراحل دعوت اسماعیلیه است و ناصر خسرو با استفاده از ابزار پرسش، در پی آن برمی‌آید که مخاطب را برای پذیرش عقاید خود آماده کند و حس کنجکاوی او را برانگیزد. (ر.ک: آقاحسینی، ۱۳۸۲: ۱۲-۷) «پرسش بیش از هر نوع جمله دیگری می‌تواند آمادگی ذهنی در مخاطب پدید آورد و او را برای پذیرش سخن گوینده آماده سازد.» (همان: ۱۰)

پرسش در متون عرفانی هم از بسامد بالایی برخوردار است و گاه، عارفان سخنور، از پرسش در راستای تعلیم و آموزش بهره برده‌اند «زیرا در پرسش، ارتباط بر گیرنده پیام متمرکز می‌شود و به این ترتیب، کارکرد انگیزشی پیام ممتاز می‌شود؛ بخصوص با در نظر گرفتن غایب بودن طیف وسیعی از مخاطبان آثار عرفانی، اهمیت این کاربرد مضاعف

می‌شود.» (آقاحسینی، ۱۳۹۰: ۱۵۸) اساساً پرسش و پاسخ یکی از شیوه‌های تعلیم و آموزش است. در این روش، معلم، فراگیرندگان را به تفکر درباره مفاهیم جدید در درس دعوت می‌کند. در این شیوه، فراگیرنده نیز تلاش می‌کند تا با کوشش‌های ذهنی خود، از معلومات پی به مجهولات ببرد. «به این روش تدریس، روش سقراطی نیز گفته می‌شود چراکه سقراط از راه پرسش‌های متوالی، افراد را به تفکر وامی‌داشت و آنان را قدم به قدم هدایت می‌کرد تا جواب درست را کشف کنند.» (علی‌پور مشکاتی، ۱۳۸۱: ۲۲۲)

جملات پرسشی در شعر شاعران و نویسندگان ادوار مختلف، ویژگی‌های مخصوص به خود را دارد که بررسی و نقد آن بدون شک، در شناخت ویژگی‌های فکری و زبانی شعر و نثر هر دوره کارگشا خواهد بود و همچنین، شیوه و الگوی تازه‌ای را در بررسی‌های سبک‌شناختی به دست می‌دهد. امروزه برخی از محققین به نزدیکی عمیق این دو شاخه ادبی اذعان کرده‌اند: «دو شاخه بلاغت و سبک‌شناسی تا آنجا در هم تنیده‌اند که تمهیدات بلاغی و صناعات بدیعی را تمهیدات سبکی نیز می‌نامند ... تمهیدات سبکی، سخن و نوشتار را جذاب و سرزنده‌تر می‌سازند و به نویسنده کمک می‌کنند تا توجه خواننده و شنونده را به سخن خویش جلب کند.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۰۳) همچنین در این راستا، تا کنون به صورت متفرقه پژوهش‌هایی در غالب مقاله صورت گرفته است که از جمله آنها می‌توان به مقاله «اهمیت پرسش در متون عرفانی» (آقاحسینی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۳۱)، «نقش‌های معنایی منظوری جملات پرسشی در غزلیات حافظ» (رحیمیان و شگری احمدآبادی، ۱۳۸۱: ۳۴-۱۷) و «شیوه‌های بلاغی در شعر ناصر خسرو» (آقاحسینی، ۱۳۸۲: ۲۶-۷) اشاره کرد؛ بنابراین، با توجه به اهمیت بحث پرسش در علم معانی و کاستی‌هایی که در کتاب‌های بلاغی مشاهده می‌شود، بررسی و نقد مباحث مربوط به آن در کتاب‌های بلاغی فارسی ضروری به نظر می‌رسد اما تا کنون، در این زمینه پژوهشی صورت نگرفته است.

جملات پرسشی و اغراض ثانوی نهفته در آن، در کتاب‌های بلاغی به تفصیل مطرح شده است. مباحث مربوط به پرسش و دقایق آن در کتاب‌های مختلف بلاغی یک دست نیست. مقاصد ثانوی پرسش را در کتاب‌های مختلف، از هشت (مختصرالمعانی) تا بیست و هفت غرض (شمیسا) برشمرده‌اند. تعداد کل اغراض ثانوی در کتاب‌های بلاغی به ۳۸ مورد می‌رسد و البته این اغراض در کتاب‌های بلاغی فارسی، به نسبت کتاب‌های بلاغی

عربی، شاخ و برگ و گستره بیشتری یافته است. البته مسلم است که تعدّد و تنوّع اغراض پنهان در جملات پرسشی، محدود به اغراض یاد شده در کتاب‌های علم معانی نیست و اساساً برای اغراض ثانوی نمی‌توان حد مشخص و محدودی را در نظر گرفت. در بین شواهد ادبی، گاه با اغراض ثانوی‌ای مواجه می‌شویم که در کتاب‌های بلاغی یاد نشده است که از جمله آنها می‌توان به مفاخره، استرحام، حصر، تخییر و اعتراض اشاره کرد و البته پرداختن به آن، از حوزه این نوشتار خارج است و به مجال دیگری نیاز دارد. صرف نظر از مورد مذکور، مشکلات کتاب‌های بلاغی فارسی، در اینجا به ۸ دسته تقسیم و با محک نقد سنجیده می‌شود.

۲- بحث

۱-۲. معنای ثانوی یا معنای مجازی

در متون ادبی با جملات بسیاری مواجه می‌شویم که هنجارهای عادی زبان را در هم می‌شکند. شاعر یا نویسنده، در این گونه جملات در پی آن برمی‌آید که با زبان هنری و به شیوه‌ای متفاوت، به ادای مقصود خود پردازد. جملات در ساختار زبان ادبی، عمق و گستره بی‌ظنیری می‌یابد و برای فهم معنای نهفته در آن باید رویه ظاهری زبان را کنار زد و از دریچه چشم شاعر یا نویسنده نگریست. در بسیاری از جملات پرسشی‌ای که در متون ادبی مطرح شده است، قصد شاعر، بیان پرسش به منظور شنیدن پاسخ مورد نظر نیست. در این گونه جملات، شاعر یا نویسنده با طرح یک پرسش، مقصودی پنهان را دنبال می‌کند. در غالب کتب بلاغی، این انگیزه پنهان در جمله را - که البته مراد اصلی شاعر یا نویسنده است - «معنای مجازی» نامیده‌اند. (ر.ک. همایی، ۱۳۷۳: ۱۰۵ و مازندرانی، ۱۳۷۶: ۷۴) گاهی هم از این گونه پرسش، تحت عنوان «استفهام تولیدی» (رجایی، ۱۳۵۳: ۱۴۲) و یا «پرسش هنری» یاد شده است (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۰۶).

نکته قابل توجهی که در ابتدای امر باید به آن توجه کرد، این است که آیا این گونه جملات تنها معنای پنهان و غیرمستقیمی را در بر دارد و یا اینکه در معنی مجازی به کار رفته است. بحث مجاز در علم بیان مطرح می‌شود و موضوع آن، واژگان یا جملاتی است که با وجود علاقه، در معنی دیگری به کار می‌رود. علاقه، رابطه‌ای است که بین معنای اصلی و مجازی مشاهده می‌شود. در مجاز، برای فهم معنای مجازی وجود قرینه، لازم و

ضروری است؛ بنابراین، کاربرد مجاز بدون وجود علاقه و قرینه محقق نمی‌شود. همچنین در مجاز، تصور معنای حقیقی ممکن نیست.

تفتازانی بر آن است که کاربرد این گونه جملات پرسشی، به یاری قرائن محقق می‌شود. وی جمله «کم دعوتک؟» را برای این مورد ذکر می‌کند و آن را دارای غرض ثانوی «استبطاء» می‌داند. (ر.ک: تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۳۷). با اینکه وی از وجود قرینه در این جمله خبر می‌دهد، به صراحت به قرائن کلام اشاره نمی‌کند. به پیروی از وی، در بسیاری از کتاب‌های بلاغی فارسی، به وجود قرائن در این گونه جملات اشاره شده است: «گاهی ادوات استفهام از معنای حقیقی خود که طلب علم به امر مجهول باشد، خارج و به معونت قرائن استعمال می‌شوند، در معانی دیگر که مناسب با مقام است.» (رجایی، ۱۳۵۳: ۱۴۲) نکته قابل توجهی که در این جملات مشاهده می‌شود، آن است که همیشه به صراحت، قرینه‌ای که ما را از معنی اصلی منصرف کند، وجود ندارد و این جملات در معنی اصلی خود هم قابل برداشت است. شاعر یا نویسنده، به صورت کاملاً پنهان، معنا و غرض دیگری را در دل پرسش گنجانده است که به صراحت، از جمله برداشت نمی‌شود. فهم این معنای نهفته در جمله، نیازمند تفکر و تأمل است. گاهی نیز مقصود پنهان در جمله، به یاری قرائن کلام و جملات قبل یا بعد از جمله مورد نظر آشکار می‌شود. در زبان گفتاری نیز موقعیت یا آشنایی با شرایط زبان، به عنوان قرائن پنهان، ما را به مقصد ثانوی راهنمایی می‌کند اما این قرائن، ذهن را از معنی اصلی منصرف نمی‌کند. همچنین، ممکن است برخی از جملات، در هر زبان، به سبب آشنایی اهل آن زبان، در معنی ثانوی فهمیده شود و این امر، صرفاً به دلیل آشنایی و عادت اهل آن زبان است که در واقع، این آشنایی، نوعی قرینه پنهان یا قرینه معنوی محسوب می‌شود؛ بنابراین، با توجه به اینکه در این گونه جملات، همیشه قرینه صریحی در جمله مشاهده نمی‌شود و بین معنای ظاهری و غرض پنهان در آن، علاقه و رابطه صریحی وجود ندارد، بهتر است که این گونه جملات را دارای مقصود پنهان یا هنری و به تعبیر دیگر، غرض ثانوی بدانیم زیرا در مجاز، وجود قرینه و علاقه ضروری است. علاوه بر این، در مجاز، معنی ظاهری از کلام برداشت نمی‌شود اما در این گونه جملات، معنی ظاهری هم قابل برداشت است؛ در واقع، کاربرد این جملات، بیش از آنکه به بحث مجاز نزدیک باشد، به مبحث کنایه نزدیک می‌شود. در کنایه، با کلمات یا

جملاتی سر و کار داریم که بدون وجود علاقه یا قرینه و با توجه به زمینه‌های فرهنگی، در معنی دیگری به کار می‌رود؛ بنابراین، در کنایه و نیز پرسش‌های ادبی، معنی پنهانی مورد نظر شاعر یا نویسنده است با این تفاوت که در کنایه، زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی وجود دارد و به یاری این زمینه‌ها، فهم معنا میسر می‌شود اما در پرسش هنری، زمینه فرهنگی وجود ندارد، هرچند گاهی با توجه به زمینه‌های زبانی می‌توانیم مقاصد ثانوی را دریابیم. گاهی هم تأمل در جمله و توجه به بافت کلام است که خواننده را در جهت فهم غرض نهفته در آن یاری می‌رساند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که کاربرد معنای مجازی برای این‌گونه جملات چندان پذیرفتنی نباشد.

۲-۲. تقلید صرف از مباحث بلاغی عربی

هدف از پیدایش علوم بلاغی در آغاز، فهم و درک رموز اعجاز قرآن کریم و اسرار فصاحت و بلاغت آن بوده است. «عبدالقاهر جرجانی» را پایه‌گذار نظریه دو علم معانی و بیان می‌دانند. وی کتاب «دلایل الإعجاز» را به بیان نظریه علم معانی و شرح آن اختصاص داده است. عبدالقاهر از علم معانی با عنوان «علم نظم» یاد می‌کند و اعجاز قرآن کریم را برخاسته از نظم ویژه آن می‌داند؛ البته «جاحظ» اولین کسی است که اعجاز قرآن را به واسطه نظم آن تبیین کرده است. عبدالقاهر، اعجاز قرآن را فراتر از زیبایی لفظ و جمال معنی و برخاسته از ویژگی‌هایی می‌داند که در نظم و اسلوب قرآن وجود دارد. وی معتقد است که فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن، وابسته به معانی اضافی‌ای است که در کلام وجود دارد؛ این معانی اضافی، در واقع، همان معانی ثانویه‌ای است که در قرآن به فراوانی مطرح شده است و عالمان بعدی بلاغت، بر اساس آن، علم معانی را به طور کامل تبیین کردند (ر.ک. شوقی ضیف، ۱۳۸۳: ۲۱۲-۲۵۳) و از این ابزار بلاغی برای شناخت میزان ذوق و هنر شعرا و نویسندگان بهره بردند؛ بنابراین، اولین کتاب‌های بلاغی، به زبان عربی تدوین شده است و بلاغت فارسی را می‌توان برگرفته از بلاغت عربی دانست. پس از اینکه کتاب‌هایی در این فن به زبان فارسی تدوین شد، بلاغت نویسان به تدریج به بیان شواهدی از متون فارسی در آثار خود پرداختند و در طول زمان، نکات و ظرافت‌های خاصی را بر آن افزودند.

نکته قابل توجهی که در باب بلاغت فارسی باید به آن توجه کرد، آن است که اگرچه این علم، مبانی و اصول اولیه خود را از زبان عربی اتخاذ کرده است، باید با زبان فارسی و ویژگی‌های آن سازگار شود. برخی بلاغت‌نویسان، بدون در نظر گرفتن این نکته مباحث و حتی شواهد زبان عربی را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و از یاد این نکته، غافل بوده‌اند که مباحث مربوط به این علم را می‌باید با در نظر گرفتن گنجینه‌های سرشار متون نظم و نثر فارسی بررسی کرد و از یاد کرد تعاریف غیرقابل انطباق با متون فارسی و طرح مباحث تکراری که غالباً به تقلید از کتاب‌های بلاغی عربی به بلاغت فارسی راه یافته است، اجتناب کرد. همچنین، بلاغت نویسان برای تبیین معانی ثانوی جملات پرسشی، در بسیاری از موارد به مثال‌ها و شواهد زبان عربی استناد کرده‌اند و این در حالی است که متون نثر زبان فارسی بویژه متون عرفانی، گنجینه باارزشی از معانی شایان اهمیت را در برمی‌گیرد و جملات در آن، با ظرایف و دقایق خاصی همراه می‌شود اما استناد چندان به این متون در بین کتب بلاغی فارسی مشاهده نمی‌شود. توجه به این آثار و استفاده از جملات آن به عنوان شاهد، نه تنها به غنای آثار بلاغی می‌افزاید و نکات و ظرایف تازه‌ای را به همراه دارد بلکه می‌تواند جایگزین مناسبی برای بسیاری از مثال‌های زبان عربی باشد که به صورت تقلیدی، در آثار بلاغی فارسی راه یافته است.

تقلید صرف از کتاب‌های بلاغی عربی و نقل مثال‌ها و شواهد آن بدون سازگاری و تناسب با زبان فارسی، به‌وفور در میان کتاب‌های بلاغی فارسی مشاهده می‌شود. همچنین، برخی محققین در پی آن برآمده‌اند که شواهد زبان فارسی را با برخی قواعد زبان عربی سازگار کنند در حالی که شواهد مطرح شده، تناسبی با موضوعات عربی ندارد. در میان کتب بلاغی عربی، مباحثی مشاهده می‌شود که بیشتر به صرف و نحو زبان عربی مرتبط است و طرح آن در کتاب‌های بلاغی فارسی، مفید فایده نیست؛ به عنوان نمونه، ادوات استفهام در زبان عربی به سه دسته تقسیم شده است:

« ۱. آنچه که برای طلب تصور و یا تصدیق به کار می‌رود؛ مانند: همزه استفهام. تصدیق عبارت است از انقیاد ذهن و اذعان آن، به وقوع نسبت تام بین دو شیء و تصور، ادراک غیر از نسبت است؛ مثال: طلب تصدیق: «أقامَ زيدٌ؟» در اینجا، گوینده انتظار دارد که در پاسخ او، «بله» یا «خیر» بگویند و در واقع، قصد او تنها ادراک واقع شدن یا واقع نشدن عمل

است. طلب تصور هم مانند: «أ دبس فی الاناء أم عسل؟» در این پرسش، شخص، عالم به حصول و وقوع شیء در ظرف است و تنها خواهان تعیین نوع آن، یعنی «دبس» یا «عسل» است.

۲. آنچه که تنها برای طلب تصدیق به کار می‌رود؛ مانند: هل.

۳. آنچه که تنها برای طلب تصور به کار می‌رود؛ یعنی باقی ادوات استفهام به غیر از هل و همزه. (تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۳۱-۱۳۲)

مباحث فوق در بسیاری از کتاب‌های بلاغی فارسی راه یافته است و حتی گاهی، شواهدی از شعر فارسی برای آن ذکر کرده‌اند که در بیشتر موارد، شواهد ذکر شده با موضوع مطرح شده هیچ گونه سازگاری ندارد؛ به عنوان مثال، در طلب تصور مسند چنین آورده‌اند:

«أ فی الدارِ زیدٌ أم فی السُّوقِ؟ متکلم می‌داند که زید محکوم به بودن در یکی از دو مکان است خانه یا بازار. غرضش از استفهام، طلب تعیین محکوم به است و بر همین وجه است قول سعدی:

بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم

و نیز:

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پيله‌ور»

(رجایی، ۱۳۵۳: ۱۳۷)

غرض از پرسش در جمله «أ فی الدارِ زیدٌ أم فی السُّوقِ؟» آن است که متکلم به خبر جمله اسمیه پی ببرد، به گونه‌ای که شخص متوقّع است در پاسخ او «فی الدار» یا «فی السُّوق» بگویند اما آیا غرض متکلم در بیت سعدی هم از این نوع است؟ برای یافتن پاسخ، ذکر تمامی ابیات قطعه سعدی ضروری به نظر می‌رسد:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتم من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد وگر نه من همان خاکم که هستم

(سعدی، ۱۳۷۷: ۵۱)

روزی گلی خوشبوی، در حمام از دست عزیزی به دست شخصی می‌رسد و شخص با وجود اینکه می‌داند چیزی جز گل در دست ندارد، از سر تعجب بدو می‌گوید: تو مشکی یا عبیر که از بوی دلاویز تو چنین مستم؟ مسلم است که متکلم به دنبال چنین پاسخی نیست: «من مشک هستم» یا اینکه «من عبیر هستم». پس غرض از پرسش، طلب تصور مسند نیست و باید غرض دیگری در کار باشد و آن نوعی تجاهل‌العارف، همراه با اظهار تعجب و شگفتی است. همچنین در بیت زیر، غرض از پرسش را می‌توان «استفهام انکاری» در نظر گرفت، نه تصور مسند:

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پيله‌ور

اشعار فراوانی در کتاب‌های بلاغی فارسی برای طلب تصور و تصدیق ذکر شده که با موضوع مورد نظر سازگاری ندارد و بلاغت نویسان، بدون توجه به تفاوت‌های زبان عربی و فارسی، سعی بر آن داشته‌اند که اشعار فارسی را با مثال‌های عربی و قواعد زبانی آن تطبیق دهند که البته در بسیاری از موارد، هماهنگی لازم میان آنها مشاهده نمی‌شود و ذکر همه آنها در اینجا به درازا می‌کشد.

یکی دیگر از مباحثی که به تقلید از کتاب‌های بلاغی عربی به کتاب‌های فارسی راه یافته، تقسیم‌بندی غرض ثانوی تنبیه، به سه دسته تنبیه علی الضلال، تنبیه علی الخطا و تنبیه علی الباطل است. یکی از اغراض ثانوی استفهام که در کتب بلاغی عربی، از جمله مختصرالمعانی، ذکر شده، «التنبیه علی الضلال» به معنای تنبیه و آگاهی دادن بر گمراهی و ضلالت مخاطب است؛ مثالی برای این مورد ذکر شده است: «فأین تذهبون، یعنی کجا می‌روید؟ کنایه از اینکه این ره که تو می‌روی، به ترکستان است.» (امین شیرازی: ۱۳۶۸: ۹۰)

در «جواهر البلاغه» و «دررالأدب»، علاوه بر «التنبیه علی ضلال الطريق»، «التنبیه علی الخطأ» و «التنبیه علی الباطل» نیز به عنوان اغراض ثانوی پرسش ذکر شده است:

- التنبیه علی الخطأ: مثال: (أَتَسْتَبْدِلُونَ أَلْدَى هُوَ أَدْنَى بِالْدَى هُوَ خَيْرٌ) (بقره: ۶۱)

(هاشمی، ۱۴۱۰ق: ۹۵). در دررالأدب، بیت زیر به عنوان شاهد ذکر شده است:

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟

(آق اولی، ۱۳۷۳: ۵۰)

تنبیه و آگاهی دادن مخاطب، در این بیت مشهود نیست و غرض از پرسش در مصراع اول، اظهار مخالفت و بیان عجز و در مصراع دوم، استبعاد است.

- التنبيه على الباطل: مثال: (أفأنتَ تسمع الصَّمَّ أو تهدي العُمى) (زخرف: ۴۰)

(هاشمی، ۱۴۱۰ق: ۹۵). در دررالأدب، بیت زیر برای این غرض ذکر شده است:

ای مرغ پای بسته به دام هوای نفس کی بر هوای عالم روحانیان پری؟
(آق اولی، ۱۳۷۳: ۵۰)

در این بیت، هشدار و تنبیهی از پرسش مذکور دریافت می‌شود؛ در واقع، شاعر می‌گوید مراقب باش و حواست را جمع کن چراکه تازمانی که تو پای بسته به دام هوای نفس هستی، نمی‌توانی به هوای عالم روحانیان پرواز کنی.

هر چند بین اغراض ثانوی یاد شده (التنبیه على الضلال، التنبیه على الخطأ، التنبیه على الباطل) تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود، از آنجا که در زبان فارسی، تمایز آشکاری بین ضلال و خطا و باطل مشاهده نمی‌شود و تفاوت گذاشتن بین شواهد آن امری دشوار است، بهتر است در کتب بلاغی فارسی، این سه غرض تحت عنوان تنبیه و تذکر و هشدار بررسی شود. در یکی از کتب بلاغی، از این غرض با عنوان «تنبیه و عبرت» یاد شده است (ر.ک. شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۴۱)؛ از آنجا که تنبیه مصدر باب تفعّل و به معنای هشیار شدن و آگاه شدن است و در شواهد مذکور غرض از پرسش آگاه کردن مخاطب است، بهتر است لفظ تنبیه که مصدر باب تفعیل و به معنای آگاه کردن است، برای این غرض به کار رود.

۲-۳. بی‌توجهی به تغییر معنایی برخی عناوین اغراض در فارسی و عربی

همان‌گونه که پیش از این گذشت، اصول اولیه بلاغت فارسی، برگرفته از بلاغت عربی است اما نکته قابل توجهی که در برخی کتاب‌های بلاغی نادیده انگاشته شده، آن است که برخی عناوین عربی، پس از ورود به ساحت زبان و بلاغت فارسی، تغییر معنا داده و جامعه زبان فارسی بر تن کرده‌اند. بلاغت‌نویسان فارسی، گاه به این تغییر معنایی توجه نکرده‌اند و این امر باعث شده مشکلاتی به کتاب‌های بلاغی فارسی راه پیدا کند؛ به عنوان مثال، یکی از اغراض ثانوی که در کتاب‌های بلاغی عربی (از جمله مختصر) آمده، «انکار» است. انکار در کتاب‌های بلاغی عربی به دو معنا به کار رفته است: ۱. زشت شمردن ۲. نفی.

در مختصر، «أ غیر .. تدعون؟» برای این غرض ذکر شده است؛ یعنی به دلیل اینکه غیر خدا را خواندند، آنها را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند.» (تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۳۷)

غرض ثانوی پرسش در این مثال، انکار است. این غرض در عربی، معنایی نزدیک به غرض سرزنش و ملامت در فارسی دارد. در مختصر، انکار، به سه گروه انکار فعل، فاعل و مفعول تقسیم شده است که با بلاغت فارسی مطابقت چندانی ندارد. آیه (أليس الله بكاف عبده) (زمر: ۳۶) نیز در مختصر برای این غرض ذکر شده است (ر.ک. تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۳۷). در توضیح این شاهد، در شرح مختصر چنین آمده است: «همزه برای انکار آمده و معنی انکار، نفی است؛ پس هر گاه داخل بر نفی شود، نفی در نفی، معنی اثبات می دهد؛ یعنی خداوند، کفایت کننده بنده خود است. بعضی در این آیه گفته اند که همزه برای تقریر از مابعد نفی است؛ یعنی آیا خداوند، کفایت کننده بنده خود است؟ تقریر از نفی نیست زیرا معنی فاسد می شود. آیات «ألسْتُ بربکم» و «ألم نشرح لک صدرک» نیز معنی تقریر و انکار را دارند. ضمناً باید دانست که تقریر از مابعد نفی با معنی انکار نفی هر دو یکی است، با اندک تفاوت.» (امین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۴) هرچند در عربی، آیات مذکور را می توان دارای غرض انکار دانست، این موضوع با بلاغت فارسی سازگاری ندارد و بهتر است ترجمه این آیات را دارای غرض استفهام تقریری بدانیم. غرض انکار، به تقلید از کتاب های بلاغی عربی به زبان فارسی راه یافته است. نکته قابل توجه، آن است که انکار در زبان فارسی، غالباً به معنی نفی کردن به کار می رود در حالی که معنی اصلی آن در زبان عربی، زشت شمردن است. در «معالم البلاغه»، دو بیت فارسی از سعدی به عنوان شاهد برای این مورد آمده است:

تو روزی رسیدی به فریاد کس که می خواهی امروز فریادرس؟

در این بیت، اگر غرضی متصور شویم، استفهام انکاری همراه با سرزنش است؛ یعنی تو روزی به فریاد کسی نرسیدی و امروز مستحق آن هستی که فریادرسی نداشته باشی.

ندیده ای که چه سختی رسد به حال که از دهانش بدر می کنند دندانها؟

(رجایی، ۱۳۵۳: ۱۴۷)

به نظر می رسد که غرض از پرسش در این بیت، جلب توجه مخاطب و نوعی هشدار یا تنبیه است و انکار، به معنی نفی و زشت شمردن، در آن به چشم نمی خورد.

همچنین، انکار در کتاب‌های بلاغی عربی، مانند مختصر و نیز به تبع آن در برخی کتاب‌های بلاغی فارسی مانند معالم البلاغه، به دو دسته انکار توییخی و انکار ابطالی یا تکذیبی تقسیم شده است. در معالم البلاغه، شواهدی از شعر فارسی برای انکار توییخی ذکر شده است؛ مانند بیت زیر از سعدی:

ای یار جفا کرده و پیوند بریده
این بود وفاداری و عهد تو بدیده؟
(رجایی، ۱۳۵۳: ۱۴۸)

چون این بیت سعدی خطاب به معشوق است، بهتر است که غرض ثانوی آن را اظهار گله و شکایت دانست نه توییخ و سرزنش و حتی اگر هم آن را دارای غرض سرزنش و توییخ بدانیم، باز هم گنجاندن آن تحت عنوان انکار (نفی کردن) درست نیست. همین طور در ابیات زیر از نظامی:

این بود بلندی کلاهت؟ شمشیر کشیدن سپاهت؟
این بود حساب زورمندیت؟ این بود فسون دیوبندیت؟

(رجایی، ۱۳۵۳: ۱۴۸)

به دلیل آن که انکار در زبان فارسی به معنای زشت شمردن به کار نمی‌رود، بهتر است شواهد مذکور را نیز دارای غرض ملامت و سرزنش دانست.

۲-۴. همخوانی نداشتن عنوان غرض با شواهد ذکر شده

اغراض ثانوی جملات پرسشی در کتب بلاغی با پراکندگی‌های بسیاری روبه‌رو است و البته بسیاری از این اختلاف نظرها را باید ناشی از ماهیت آثار ادبی دانست. هرچه یک متن ادبی بازتر باشد، قابلیت برداشت مفاهیم بیشتری را دارد و خوانندگان تعبیر مختلفی را از جملات گوناگون برداشت می‌کنند اما در بررسی معانی جملات، این نکته را نباید از نظر دور داشت که نسبی بودن برخی تعبیر، به معنی ایجاد هرج و مرج و پراکندگی‌های نابجا در تفسیر متون ادبی نیست زیرا در بسیاری از موارد، مراد شاعر یا نویسنده، با اندکی تأمل از کلام مورد نظر آشکار می‌شود و بی‌توجهی به مفاهیم مورد نظر شاعر یا نویسنده، به هیچ وجه جایز نیست. این مسئله در باب جملات پرسشی و اغراض ثانوی آن هم صدق می‌کند. در بسیاری از کتاب‌های بلاغی، عناوینی که برای شواهد مختلف ذکر شده است، با معانی مورد نظر شاعر یا نویسنده همخوانی ندارد و در واقع، گاه صاحب‌نظران علوم

بلاغی، اغراضی را برای شواهد مورد نظر ذکر کرده‌اند که به هیچ عنوان از جمله مورد نظر برداشت نمی‌شود. این گونه برداشت‌های نابجا، خواننده را در فهم کلام شاعر یا نویسنده با مشکل مواجه می‌کند و بازبینی این موارد در کتاب‌های بلاغی فارسی، ضروری به نظر می‌رسد.

در یکی از کتاب‌های بلاغی فارسی، بیت زیر برای غرض ثانوی طنز و تمسخر و تحقیر یاد شده است:

دیده آ بر دیگران نوحه گری مدتی بنشین و بر خود می‌گری
(شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۹)

مولانا در این بیت، خطاب به دیده می‌گوید: آیا بر دیگران نوحه می‌کنی؟ نوحه کردن بر دیگران را رها کن و به حال خود گریه سر بده. در واقع، مولانا در پی تمسخر و تحقیر بر نمی‌آید بلکه قصد او به نوعی، آگاه کردن مخاطب است. در ابیات بعد هم مولانا نقش گریه را در تکامل انسان یادآور می‌شود:

ز ابر گریان شاخ سبز و تر شود زان که شمع از گریه روشن تر شود
(مولوی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۹)

بنابراین، قصد شاعر از طرح این پرسش تحقیر و تمسخر نیست بلکه در پی تنبیه و آگاه کردن برمی‌آید؛ البته غرض از پرسش را می‌توان نهی همراه با تنبیه دانست.

بیت زیر را هم برای غرض ثانوی استبطاء ذکر کرده‌اند:

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
(آق اولی، ۱۳۷۳: ۵۰)

مصراع اول این بیت، متضمن جمله پرسشی است و غرضی که برای این مورد ذکر شده، با مفهوم جمله تناسب ندارد. استبطاء چنانچه در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم، به معنای کند شمردن کسی یا چیزی است. در اینجا برای کشتی توفیق الهی، کندی و تأخیری قابل تصور نیست و بهتر است این جمله را دارای غرض ثانوی اظهار آرزومندی و امید بدانیم.

تأمل در بیت زیر هم نشان می‌دهد که غرض ذکر شده برای این پرسش، با مفهوم آن همخوانی ندارد؛ این بیت به عنوان شاهد برای غرض تنبیه و تذکر و هشدار ذکر شده است:

لاف عشق و گله از یار؟ زهی لاف عشقبازان چنین مستحق هجرانند

(علوی مقدم و اشرف زاده، ۱۳۸۴: ۶۵)

در مصراع اول، پرسشی مطرح شده که مفهوم تنبیه و هشدار از آن برداشت نمی‌شود. اگر هم هشدار متصور شویم، به مصراع دوم که یک جمله خبری است، مربوط می‌شود. غرض از پرسش در مصراع اول، ملامت و سرزنش است، البته استبعادی هم از پرسش مذکور برداشت می‌شود؛ یعنی لاف عشق زدن و گله داشتن از یار، با هم تناسب و سازگاری ندارد و کسی که ادعای عاشقی می‌کند، هرگز از یار گله نمی‌کند.

بیت زیر هم در درالآدب برای غرض «به هول انداختن» ذکر شده است:

صراط راست که داند در آن جهان کسی که خو کند اینجا به راست

(آق اولی، ۱۳۷۳: ۴۸)

اگر غرض ثانویه‌ای برای پرسش در این بیت متصور شویم، تشویق است نه تهویل و ترساندن زیرا که هیچ‌گونه ترساندن و بیم‌دانی در این بیت مطرح نیست و شاعر مخاطب را به راست کرداری دعوت می‌کند. در عین حال، غرض از پرسش را می‌توان جلب توجه مخاطب و واداشتن او به تفکر و تأمل در باب آخرت دانست چون پرسشی در مصراع اول مطرح می‌شود و در مصراع دوم به آن پاسخ داده می‌شود؛ در واقع، شاعر می‌توانست از آغاز، سخن خود را بدون طرح پرسش نیز مطرح کند اما با ذکر یک پرسش، مخاطب را به تفکر واداشته است و این، تأثیر کلام را دوچندان می‌کند.

برخی از صاحب‌نظران علوم بلاغی، بیت زیر را برای غرض توییح و ملامت و سرزنش

مثال زده‌اند:

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست، چرخ بلند

(شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۶ و علوی مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۸۴: ۶۵)

اگر به زمینه داستان در این بیت فردوسی دقت کنیم، درمی‌یابیم که سرزنشی در کار نیست. اسفندیار به نزد رستم می‌آید و از او می‌خواهد که دست بسته، او را پیش کیکاوس ببرد. رستم با حالت استهزا و ریشخند می‌گوید: چه کسی به تو گفته دست مرا ببندی؟ حتی آسمان هم نمی‌تواند مرا اسیر کند و در بند آورد؛ در واقع، رستم در پی سرزنش کردن و

ملاط کردن اسفندیار نیست بلکه قصد او تمسخر و استهزای اسفندیار است که قدرت انجام چنین کاری را ندارد.

همچنین بیت زیر را برای غرض ثانوی تسویه ذکر کرده‌اند:

به سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ
(آق اولی، ۱۳۷۳: ۴۷)

اگر مصراع اول را به صورت یک جمله اخباری بازنویسی کنیم، چنین می‌شود: خواندن وعظ به سیه‌دل سودی ندارد. غرض از پرسش در این بیت، استفهام انکاری است و تساوی و یکسان بودن دو طرف مطرح نیست.

اینها، مثنی نمونه خروار است که نشان می‌دهد گاهی بلاغت نویسان در استنباط اغراض ثانوی جملات پرسشی به خطا رفته‌اند و اصولاً غرضی را برای پرسش ذکر کرده‌اند که از آن برداشت نمی‌شود.

۲-۵. بی‌توجهی به گزینش عنوان مناسب

عنوانی که برای بیان اغراض ثانوی جملات پرسشی در کتاب‌های بلاغی انتخاب شده است، گاهی چندان دقیق و رساننده به مقصود نیست؛ به عنوان مثال، یکی از اغراض ثانوی ای که در کتب بلاغی عربی ذکر شده، استبطاء است. استبطاء، در لغت، به معنی کند و بطی شمردن چیزی (ابن منظور، ۱۴۰۸هـ و معلوف، ۱۳۷۸: ذیل بطأ) و کند رفتار و کند عمل یافتن (کسی یا چیزی را) و دیر زمانی منتظر شدن (برای کسی) است. (آذرنوش: ۱۳۸۴، ذیل بَطُّو) در مختصرالمعانی، مثال زیر برای این مورد ذکر شده است: «كَمْ دَعَوْتُكَ»، به معنی آنکه چقدر تو را بخوانم؛ یعنی اینکه دیر جواب می‌دهی. (تفتازانی: ۱۳۸۳: ۱۳۷) در جواهر البلاغه نیز «متی نصرُ الله» را برای آن مثال زده‌اند. (هاشمی، ۱۴۱۰هـ: ۹۵) مثال‌های عربی، بدون تغییر به کتاب‌های بلاغی فارسی راه یافته است.

در یکی از کتاب‌های بلاغی فارسی، معنی استبطاء، «طلب کندی کردن و دیر شمردن» ذکر شده است (همایی، ۱۳۷۳: ۱۰۷)، حال آنکه طلب کندی، در این لغت مورد نظر نیست و اگر هم طلبی متصور شویم، طلب تعجیل است نه کندی. گاهی هم از این غرض، در کتاب‌های بلاغی با عنوان «اظهار بی‌تابی» یاد شده است. و مثالی فارسی برای آن ذکر کرده‌اند: «پس چرا نمی‌آید؟ (در صف اتوبوس)، پس کی می‌رود؟» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۴۲) و

سپس، چنین می‌افزاید که به این وجه، در کتب سنتی استنباط می‌گویند. عنوان «اظهار بی‌تابی» در این مورد، عنوان مناسبی به نظر نمی‌رسد و اعم از استنباط است زیرا می‌تواند هر گونه بی‌تابی را شامل شود؛ در واقع، بی‌تابی و اضطراب می‌تواند در اثر عوامل مختلفی همچون ترس، اضطراب و ... به وجود بیاید و عنوان در این مورد، جامع و مانع نیست. شاید با مقید کردن آن و ذکر «اظهار بی‌تابی از کند شمردن»، ابهام موجود در عنوان برطرف گردد.

۲-۶. بدخوانی شعر و احاطه نداشتن بلاغت نویسان بر مفهوم اشعار

بی‌توجهی به معنای ابیات و برداشت‌های نادرست از آن در برخی کتاب‌های بلاغی، باعث شده است تا نویسندگان آن، درک درستی از نکات بلاغی ابیات مورد نظر نداشته باشند و در بسیاری از موارد، در تشخیص ادات پرسش و تفاوت آن با حرف ربط یا صفت مبهم دچار اشتباه شوند. بسیاری از این کژفهمی‌ها، در اثر بدخوانی شعر و احاطه نداشتن بر مفهوم ابیات به کتاب‌های بلاغی فارسی راه یافته است؛ به عنوان مثال، در معالم البلاغه، بیتی از سعدی برای غرض ثانوی تعجب آمده است:

چه شب است یارب امشب که ستاره‌ای
که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه
(رجایی، ۱۳۵۳: ۱۴۳)

به نظر می‌آید که در بیت مذکور اصلاً پرسشی مطرح نیست و «چه»، برای اظهار شگفتی و تعجب بوده و جمله را به جمله عاطفی تبدیل کرده است. همچنین در یکی دیگر از کتاب‌های بلاغی، بیت زیر برای غرض دردمندی ذکر شده است:

چند شب‌ها به غم روی تو روز آوردم
که تو یک روزه نپرسیده و نواخته‌ای
(تجلیل، ۱۳۷۶: ۳۱)

هرچند در این بیت، شاعر به بیان غم و اندوه فراق می‌پردازد و از بی‌وفایی یار گله سر می‌دهد، هیچ‌گونه پرسشی در بیت مطرح نشده است. در اینجا، جمله مورد نظر، یک جمله خبری است و «چند»، صفت مبهمی است که به نشانه کثرت، قبل از اسم ذکر شده است.

بیت زیر هم برای غرض ثانوی تسویه ذکر شده است اما پرسشی در آن مشهود نیست:

گر بیایی دهمت جان ورنیایی کشدم
من که بایست بمیرم چه بیایی چه نیایی
(آق اولی، ۱۳۷۳: ۴۷)

چه در اینجا، حرف ربط برای تسویه است و این جمله هم از نوع خبری است. مصراع دوم، ایجاز دارد و حذفی به قرینه معنوی در آن مشاهده می‌شود. صورت کامل جمله چنین است: من که بایست بمیرم، چه بیایی چه نیایی، تفاوتی نمی‌کند.

در بیت زیر، «چه» برای بیان کثرت است و نه پرسش:

صبا بگو که چه‌ها بر سرم در این غم ز آتش دل سوزان و برق آه رسید
(آق اولی، ۱۳۷۳: ۵۰)

این بیت، برای غرض ثانوی «تکثیر» ذکر شده است؛ البته واژه تکثیر هم عنوان مناسبی برای غرض ثانوی بیت نیست. قصد حافظ از بیان این جمله، اظهار دردمندی و غم است؛ یعنی چه بسیار رنج‌هایی که از آتش دل سوزان و برق آه بر سرم رسید.

تأمل در بیت زیر هم نشان می‌دهد که پرسشی در آن نیست و اگر غرض ثانویه‌ای متصور شویم، مربوط به جمله خبری است:

خداوند بالا و پستی تویی ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی
(آق اولی، ۱۳۷۳: ۴۸)

اگر مصراع دوم را به نثر روان بازنویسی کنیم، چنین می‌شود: نمی‌دانم تو چه هستی [اما می‌دانم که] هر چه هستی، تویی. این جمله، خبری است و چه در اینجا، صفت مبهم است و نه ادات پرسش.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در هیچ کدام از شواهد مذکور، پرسشی مطرح نیست و بلاغت نویسان در بسیاری موارد، در تشخیص ادات پرسش به خطا رفته‌اند.

۲-۷. غرض مورد نظر از جمله بعد یا قبل برداشت می‌شود

در بررسی اغراض پنهان در جمله، توجه دقیق به جملات و جایگاه آن در پیام رسانی ضروری است. در برخی کتاب‌های بلاغی، بدون در نظر گرفتن جایگاه جمله مورد بحث و معنای پنهان آن، به ذکر اغراض جمله‌های قبل یا بعد از آن بسنده کرده‌اند و غرض جمله اصلی را نادیده انگاشته‌اند. در یکی از کتاب‌های بلاغی، بیت زیر برای غرض ثانوی تشویق ذکر شده است:

تا کی از خانه؟ هین ره صحرا تا کی از کعبه؟ هین در خمّار
(شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۶)

در این بیت، دو پرسش مطرح شده است: ۱. تا کی از خانه؟ و ۲. تا کی از کعبه؟ در واقع، شاعر با طرح دو پرسش، ذهن مخاطب را به تأمل واداشته است و به او هشدار می‌دهد که تا کی می‌خواهی در راه خانه و یا کعبه قدم بگذاری؟ این راه را رها کن که برای تو سودی در پی ندارد و تو را به مقصود نمی‌رساند؛ بنابراین، نه تنها در این دو پرسش، هیچ‌گونه تشویقی مشاهده نمی‌شود، بلکه غرض ثانوی آن، متضمن نوعی هشدار و تنبیه و آماده کردن ذهن برای بیان جمله بعدی است که غرض اصلی در آن نهفته است. بعد از آنکه شاعر با طرح دو پرسش مذکور، مخاطب را از راه نادرست خود آگاه می‌کند و او را از ادامه راه باز می‌دارد، با طرح دو جمله دیگر، او را تشویق به برگزیدن مسیر دیگری می‌کند و آن، راه صحرا در پیش گرفتن و راه خانه خمار سپردن است؛ بنابراین، جملات «هین ره صحرا» و «هین در خمار»، دربرگیرنده غرض تشویق است و این مفهوم، به هیچ عنوان، از دو پرسش مطرح شده در بیت مشاهده نمی‌شود.

همچنین آنچه به عنوان غرض ثانوی امر در بیت زیر ذکر کرده‌اند، درست نمی‌نماید:

دانی که چه گفت زال با رستم گرد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
(رجایی، ۱۳۵۳: ۱۴۳)

در این بیت، تنها یک پرسش مطرح شده است: دانی که چه گفت زال با رستم گرد؟ از مفهوم این جمله، غرض ثانوی امر دریافت نمی‌شود. غرض از پرسش در این بیت، جلب توجه مخاطب است. مفهوم امر را می‌توان از مصراع دوم که یک جمله خبری است، استنباط کرد.

در جای دیگری هم شاهدی از نثر عین القضاة همدانی، برای غرض ثانوی ریشخند^۱ ذکر شده است:

«مصیبت زده‌ای بایستی تا اندوه خود با او بگفتمی، تو را بوی شیر از دهان می‌آید، با تو چه توان گفت؟» (علوی مقدم و اشرف زاده، ۱۳۸۴: ۶۴)

در اینجا هم قبل از طرح پرسش، جمله خبری دیگری مشاهده می‌شود که غرض ریشخند و استهزا به صراحت از آن برداشت می‌شود: «تو را بوی شیر از دهان می‌آید» اما جمله پرسشی، متضمن معنای ریشخند نیست و نوعی استفهام انکاری را به همراه دارد. مراد نویسنده از طرح این پرسش، آن است که با تو چیزی در میان نمی‌توان گذاشت.

۲-۸. مبهم و نارسا بودن مثال‌های ذکر شده

یکی دیگر از نکاتی که در برخی کتاب‌های بلاغی مشاهده می‌شود، آن است که گاه شواهد و مثال‌های ذکر شده برای یک غرض، چندان دقیق نیست. در گزینش شواهد شعری و یا استناد به جملات پرسشی، باید به معانی مختلف جمله و شرایط متفاوتی که کلام در آن ادا می‌شود، توجه کرد. بی‌توجهی به این شرایط، باعث شده که برخی مثال‌های بحث پرسش، گویا و رسا نباشد. تعدادی از مثال‌های ذکر شده در کتاب‌های بلاغی، در شرایط مختلف، بار معنایی متفاوت دارد؛ برای مثال در یکی از کتاب‌های بلاغی، جمله‌ای برای غرض ثانوی تعجب همراه با تعظیم و تأیید ذکر شده است: «این دیگر چیست؟» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۹) اگر در جمله مورد نظر، بیشتر تأمل و دقت کنیم و آن را در شرایط مختلف در نظر بگیریم، آشکار می‌شود که این جمله می‌تواند معانی متعددی را به ذهن القا کند. این مثال نه تنها برای بیان عظمت بلکه می‌تواند برای تعجب توأم با شادی، تعجب توأم با تحقیر و ... به کار رود؛ به عنوان مثال، شخصی که بدون انتظار، هدیه‌ای دریافت می‌کند، ممکن است بگوید: این دیگر چیست؟ و در واقع، این پرسش او هم به نوعی اظهار تعجب از دریافت هدیه به صورت غیر منتظره است و هم اظهار شادی و رضایت خاطر. همچنین ممکن است شخصی که هدیه‌ای بی‌ارزش دریافت می‌کند، این جمله را ادا کند و قصد او این است که این هدیه برای من بسیار حقیر و کوچک است. بنابراین، این مثال، جامع و مانع نیست و می‌تواند اغراض دیگری را هم به همراه داشته باشد. مثال دیگری نیز در همین کتاب برای غرض تعجب همراه با تحقیر و مسخره و انکار ذکر شده است: «چه طور نمی‌خواهد؟» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۹) این مثال هم مانند مثال قبل می‌تواند کاربردهای مختلفی داشته باشد و در شرایط مختلف، اغراض متفاوتی مانند تحکم را نیز به ذهن القا کند. همچنین برای غرض ثانوی تعظیم، نمونه‌ای را ذکر کرده‌اند: «این نقاشی را که کشیده است؟» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۹) این جمله، اغراض دیگری مانند تحقیر، تعجب توأم با تحقیر یا تعظیم و اظهار شادی را هم به ذهن می‌رساند؛ در واقع، قرینه‌ها، جملات دیگر و یا شرایط دیگری است که غرض را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد هدف اصلی گوینده از جمله پرسشی و یا حتی غیرپرسشی چیست؛ بنابراین، در چنین مواردی باید به قرائن کلام توجه کرد.

یکی دیگر از مواردی که در کتاب‌های بلاغی مشاهده می‌شود، آن است که مثال‌های ذکر شده برای چند غرض، بسیار به هم نزدیک است؛ برای نمونه می‌توان به مثال‌هایی که برای غرض «اخبار به طریق غیرمستقیم و مؤدبانه»، «امر به طریق غیرمستقیم و مؤدبانه» و «استفهام تقریری» بیان شده است، اشاره کرد. بین مثال‌های عنوان شده برای این اغراض، تفاوت چندانی مشاهده نمی‌شود:

- اخبار به طریق غیر مستقیم و مؤدبانه: آیا نمی‌شود این شعر را این طور هم معنی کرد؟ (یعنی می‌شود و به نظر من این طور درست است) (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۵)

- امر به طریق غیرمستقیم و مؤدبانه: آیا بهتر نیست برویم؟ (یعنی برویم) (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۶)

- استفهام تقریری: آیا نباید این کار را کرد؟ (یعنی باید کرد) (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۷)

با دقت در پرسش‌های مذکور، آشکار می‌شود که غرض ثانوی هر سه پرسش را می‌توان به صورت یک جمله امری یا خبری بازنویسی کرد:

- این شعر را این طور معنی کن (جمله امری) - می‌شود این شعر را این طور معنی کرد (جمله خبری)

- برویم (جمله امری) - بهتر است برویم (جمله خبری)

- این کار را بکن. (جمله امری) - باید این کار را کرد. (جمله خبری)

آنچه در این جمله اهمیت دارد و مقصود گوینده به حساب می‌آید، اخبار یا امر یا تقریر مطلب نیست بلکه نوعی خواهش و تقاضا به طریق مؤدبانه و غیرمستقیم است که در هر سه مورد مشاهده می‌شود؛ بنابراین همه مثال‌های مذکور را می‌توان ذیل یک عنوان جای داد.

مثال دیگری هم در همین کتاب برای غرض تقاضا و کسب اجازه ذکر شده است: «می‌توانم بردارم؟» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۴۰) این مثال هم مانند موارد پیش، چندان دقیق نیست و ممکن است در شرایط مختلف، پرسش هنری یا زبانی باشد. برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنیم: شخصی برای خرید کتاب به مغازه کتابفروشی می‌رود و نمی‌داند که آیا مجاز است کتاب را از قفسه بردارد یا خود فروشنده باید کتاب را به او بدهد؛ خطاب به فروشنده می‌گوید: «می‌توانم بردارم؟» این شخص با طرح این پرسش، منتظر آن است که در پاسخ «بله» یا «خیر» بشنود و در واقع، این پرسش از نوع پرسش‌های معمول زبانی است

که شخص متوقع است پاسخ خود را از مخاطب دریافت کند و غرض ثانوی و بیان هنری، در این پرسش مطرح نیست اما همین پرسش، در شرایط دیگری ممکن است پرسش هنری به حساب آید. شخصی در محضر بزرگی حاضر می‌شود، به رعایت ادب، هنگام برداشتن کتاب از روی میز می‌گوید: «می‌توانم بردارم؟» و این پرسش او، به نوعی، کسب اجازه مؤدبانه است چراکه اگرچه مخاطب در پاسخ او «بله» می‌گوید، شخص متوقع نیست که در پاسخ جواب منفی بشنود؛ به عبارت دیگر، برداشتن کتاب در این شرایط، مستلزم اجازه رسمی نیست اما شخص به رعایت احترام، این پرسش را مطرح می‌کند در حالی که برداشتن کتاب از قفسه کتابفروشی، مستلزم اجازه رسمی است؛ بنابراین، این جمله هم در شرایط مختلف، بار معنایی متفاوت دارد و می‌توان پرسش زبانی یا هنری باشد و ذکر آن برای این عنوان (تقاضا و کسب اجازه) چندان دقیق نیست.

نتیجه

نتایج حاصل از این پژوهش را می‌توان چنین برشمرد:

۱. جملات پرسشی در بسیاری از موارد، متضمن غرض پنهانی است که گوینده با مهارت خاصی، آن را در دل کلام جای می‌دهد و بدان دلیل که برای این معنی پنهان، همیشه قرینه‌ای در کلام نمی‌توان یافت و نیز بدان سبب که بر خلاف مجاز، جمله در معنی اصلی خود قابل دریافت است، کاربرد «معنای مجازی» در باب آن درست نمی‌نماید.
۲. اغراض ثانوی‌ای که در کتب بلاغی برای جملات پرسشی مطرح شده است، بیانگر تمامی اغراض ثانوی متون ادبی نیست.
۳. گاه تقلید صرف از کتاب‌های بلاغی عربی و نقل مثال‌ها و شواهد آنها، باعث شده است تا مباحثی به برخی از کتاب‌های بلاغی فارسی راه یابد که هیچ‌گونه تناسبی با ویژگی‌های این زبان ندارد.
۴. برخی کلمات عربی، در زبان فارسی بار معنایی متفاوتی یافته است و بی‌توجهی به این امر، در برخی از کتاب‌های بلاغی فارسی مشاهده می‌شود.

۵. بدخوانی شعر و احاطه نداشتن بلاغت نویسان بر مفهوم اشعار، بی‌توجهی در گزینش عنوان مناسب و برداشت نادرست از غرض مورد نظر شاعر، مشکلاتی را در مباحث مربوط به پرسش در کتاب‌های بلاغی فارسی ایجاد کرده است.
۶. اغراضی که در برخی از کتاب‌های بلاغی برای یک شاهد ذکر شده، از جمله قبل یا بعد از پرسش استنباط می‌شود که آن را می‌توان قرینه نامید.

یادداشت

۱. در دیگر کتب بلاغی این غرض تهگم نامیده شده است.

فهرست منابع

۱. آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۴). **فرهنگ معاصر عربی فارسی**. تهران: نی.
۲. آقاحسینی، حسین. (۱۳۸۲). «**شیوه‌های بلاغی ناصر خسرو**». مجله نامه پارسی، ویژه نامه بزرگداشت حکیم ناصر خسرو قبادیانی. سال هشتم؛ ش ۲، ص ۲۶-۷.
۳. آقاحسینی، حسین و دیگران. (۱۳۹۰). «**اهمیت پرسش در متون عرفانی**». مجله کاوش‌نامه، سال دوازدهم، ش ۲۲، ص ۱۳۱-۱۶۰.
۴. آق اولی، حسام‌الدین. (۱۳۷۳). **درر‌الادب**. قم: هجرت.
۵. ابن منظور. (۱۴۰۸هـ). **لسان العرب**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. امین شیرازی، احمد. (۱۳۶۸). **شرح فارسی مختصر المعانی**، ج ۲. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۷. تجلیل، جلیل. (۱۳۷۶). **معانی و بیان**. چ هشتم. تهران: سمت.
۸. تفتازانی، سعد‌الدین. (۱۳۸۳). **مختصر المعانی**. قم: دار الفکر.
۹. تقوی، نصر ا... (۱۳۶۳). **هنجار گفتار**. چ دوم. اصفهان: فرهنگسرا.
۱۰. خیام، عمر بن ابراهیم. (۱۳۸۳). **ترانه‌های خیام**. مقدمه و تصحیح و تحقیق محمدباقر نجف‌زاده بارفروش. تهران: امیرکبیر.
۱۱. _____ (۱۳۷۳). **رباعیات خیام**. تصحیح، مقدمه و حواشی محمد علی فروغی و قاسم غنی. تهران: ناهید.
۱۲. ر.پالمر، فرانک. (۱۳۶۶). **نگاهی تازه به معنی‌شناسی**. ترجمه کورش صفوی. تهران: مرکز.
۱۳. رجایی، محمد خلیل. (۱۳۵۳). **معالم البلاغه**. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
۱۴. رحیمیان، جلال و کاظم شکری احمدآبادی. (۱۳۸۱). «**نقش‌های معنایی - منظوری جملات پرسشی در غزلیات حافظ**». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۱۸، ش ۱، ص ۳۴-۱۷.
۱۵. سعدی، مصلح بن عبدالله. (بی‌تا). **غزلیات**. با استفاده از نسخه فروغی. تهران: اقبال.

۱۶. _____ (۱۳۷۷). **گلستان**. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ پنجم. تهران: خوارزمی.
۱۷. سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۰). **دیوان**. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.
۱۸. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶). **معانی**. ویرایش دوم. تهران: میترا.
۱۹. صائب تبریزی، محمد علی (۱۳۶۸). **دیوان**. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی - فرهنگی.
۲۰. ضیف، شوقی (۱۳۸۳). **تاریخ و تطوّر علوم بلاغت**. ترجمه محمد رضا ترکی. تهران: سمت.
۲۱. علوی مقدم، محمد و رضا اشرف‌زاده (۱۳۸۴). **معانی و بیان**. چ ششم. تهران: سمت.
۲۲. علی‌پور مشکاتی، مهران (۱۳۸۱). **آیین تدریس و روش کلاس‌داری**. قم: پارسایان.
۲۳. فتوحی، محمود (۱۳۹۱). **سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها، روش‌ها**. تهران: سخن.
۲۴. کریستین سن، آرتور (۱۳۷۴). **بررسی رباعیات خیام**. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
۲۵. کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۵). **معانی (زیبا شناسی سخن پارسی)**. چ ششم. تهران: نشر مرکز.
۲۶. مازندرانی، محمد هادی بن محمد صالح (۱۳۷۶). **انوار البلاغه**. به کوشش محمد علی غلامی نژاد. تهران: میراث مکتوب.
۲۷. معلوف، لوئیس (۱۳۷۸). **فرهنگ بزرگ جامع نوین**. ترجمه احمد سیاح. چ دوم. تهران: اسلام.
۲۸. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴). **مثنوی**. مقدمه و تحلیل محمد استعلامی. چ هفتم. تهران: سخن.

۲۹. —. (۱۳۸۱). **مثنوی**. شرح کریم زمانی. تهران: اطلاعات.
۳۰. ناصر خسرو. (۱۳۸۴). **دیوان اشعار**. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
۳۱. هاشمی، احمد. (۱۴۱۰ق). **جواهر البلاغه**. تهران: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۲. همایی، جلال الدین. (۱۳۷۳). **معانی و بیان**. به کوشش ماهدخت همایی. چ دوم. تهران: هما.